

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری: بررسی مسئله چهارم صلاة المسافر کتاب تحریر الوسيله، ضمن چند مطلب درباره تفصیل بین بلاد کبیره و غیر کبیره؛

ملاحظه فرمودید که بحث بلاد کبیره و تفصیل بین بلاد کبیره و غیر کبیره تقریباً از زمان مرحوم شهید اول(ره) در فقه مطرح شده و اثری از او در کلمات قدما نیست. بنابراین اینجا دیگر مسئله‌ی تمسک به اجماع، تمسک به شهرت، اینها وجهی ندارد.

نکته‌ی دوم: این است که در روایات هم روایتی که تفصیل بین بلد کبیر و بلد غیر کبیر بدهد هم وجود ندارد، نه اجماعی در کار است و نه روایتی در ما نحن فیه داریم.

مطلب دوم: بررسی اقوال درباره بلد معتدل و متسع؛

اینجا ما وقتی کلمات را می‌بینیم درباره بلاد کبیره و غیر کبیره اقوال مختلف است:

قول اول: نظریه مشهور در عدم فرق بین بلد معتدل و غیر معتدل؛

یک قول که مشهور فقها قائل‌اند که فرقی بین معتدل و متسع، در متسع هم بین منفصل و غیر منفصل نیست، هر شهری و هر جایی ملاک آخر بیوت یا آخر خطة البلد است، هم مبدأ مسافت آنجاست و هم باید حدّ ترخص را نسبت به همان جا حساب کنیم، این قول اول.

قول دوم: نظریه شهیدین و صاحب مدارک(ره) در فرق بین بلد معتدل و متسع؛ در معتدل آخر البیوت و در متسع آخر المحله؛ باز در همان زمان شهید اول(ره) به بعد می‌گویند بین بلد معتدل و بلد متسع فرق وجود دارد و در برخی از عبارات شهید ثانی(ره) یا برخی دیگری که بعد از شهید ثانی(ره) آمدند گفته‌اند کوفه عنوان بلد متسع را دارد. ما باشیم و این عبارات، باید بگوئیم یک بلدی بلد معتدل و محدود است، یک بلدی متسع است و مرجع در معتدل و متسع هم عرف است، عرف می‌گوید این بلد بزرگ است، مثل کوفه‌ی آن زمان یا اگر ما عنوان متسع را فقط ملاک قرار بدهیم، تهران، اصفهان، مشهد، اینها جزء بلاد متسع محسوب می‌شوند، این یک برداشت و یک قول در میان فقها که تفصیل بین بلد معتدل و متسع است. پس قول دوم را مثل شهیدین و صاحب مدارک قائل‌اند، اینها می‌گویند بین بلد معتدل و بلد متسع فرق وجود دارد، در معتدل آخر البیوت است و در متسع آخر محله است، اگر آخر محله را مبدأ قرار دادیم حدّ ترخص هم باید نسبت به جدران آن محله و اذان آن محله حساب کرد، این قول دوم.

قول سوم: نظریه محقق سید ابوالحسن اصفهانی(ره): فرقی بین بلد متسع و غیر متسع نیست مگر در بلد متسع هر محله‌ای بلد محسوب شود؛

قول سومی که تتبع کردیم و پیدا کردیم قول مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی است چون ایشان کتابی دارد به نام صلاة المسافرين، این تقریرات بحث صلاة المسافرين ایشان است. مرحوم اصفهانی(ره) می‌فرماید ملاک وسعت بلد نیست و فرقی بین بلد متسع و غیر متسع نیست الا اینکه در بلد متسع هر محله‌ای یک عنوان مستقل داشته باشد یعنی ایشان مسئله‌ی صدق سفر را مطرح نکرده و می‌فرماید اگر هر محله‌ای خودش یک عنوان مستقل و یک بلد مستقلی بحسب العنوان باشد، ایشان می‌فرماید «الحکم فی المتسعه و غیرها واحدٌ بالنسبة إلى المبدأ و حدّ الترخّص»، چون هر جایی را ما مبدأ مسافت قرار بدهیم حدّ ترخص را هم به همان نسبت باید حساب کنیم. «إلا إذا عدّ كل محلّ بلدةً»، اگر هر محله‌ای بلده‌ای حساب شود که من تعبیر می‌کنم که یک عنوان مستقلی داشته باشد «ولو سمّی المجموع باسمٍ واحدٍ»، ولو مجموع را به یک عنوان بگویند مثل تهران، اما در آن بلدهایی وجود دارد این بلدها هر کدام یک اسمی دارد. می‌فرمایند «کالهندیة فی عراق العرب»، محله‌ی هندیه در عراق عرب «و الکزاز فی عراق العجم»، کزاز را می‌گویند یکی از دهستان‌های آستانه‌ی اراک است.

همه‌ی آن دهستان‌های آنجا را می‌گویند آستانه، منتها یکیش کزاز است، یکیش سربند است، علی‌ای حال ایشان به آنجا اشاره می‌کند. بعد می‌فرماید «و لنجان فی اطراف اصبهان، و خوانسار بالنسبة إلى محالها الثلاثة»، معلوم می‌شود که خوانسار هم سه تا محل دارد که باید از اهلش سؤال شود، «فإن كل محلةٍ غیر الاخری و هكذا جرفاوقان فإنها و إن كان اسماً لمجموع القرى و نفس البلدة إلا أن كل قريةٍ منها غیر الاخری و كل واحدٍ غیر نفس البلدة».

پس از کلمات مرحوم اصفهانی(ره) این مطلب استفاده می‌شود که ملاک این است که یک عنوان مستقل و یک جای مستقلی ... چون عنوان مستقل به تبع این است که اینجا را عرف مستقل می‌داند، عرف می‌گوید ری غیر از تهران است، شمیران غیر از تهران است، ولو اینها هر سه الان شمیران و ری و تهران یکی شده ولی عرف می‌گوید اینها بلدهای مختلف است و یک وقتی با مرحوم والدیمان(رضوان الله علیه) بحث می‌کردیم می‌فرمودند یکی از اماراتش این است که هر کدام یک فرماندار مستقلی دارد! این را عرف مستقل می‌داند.

تا می‌رسیم به دو قول دیگر؛ یکی این است که بین متّصله و منفصله فرق نگذاریم بگوئیم چه متصل و چه منفصل، که ظاهر عبارت مرحوم سیّد اصفهانی(ره) در این صلاة المسافرين این است که بین متصله و منفصله فرقی نیست و تصریح هم می‌کند در صفحه 41 صلاة مسافر می‌فرماید لا فرق فیما ذکرنا، یعنی در اینکه مبدأ مسافت از آخر بیوت است، یعنی آن آخرین بیت شهر است، اینکه عرض کردم آخرین بیت به بعضی از آقایان عرض کردم ممکن است کسی یک کیلومتر بعد از شهر خانه‌ای بسازد، اینها ملاک نیست! بیت و محله‌ی آخر شهر که سکونت در آن متعارف است ملاک است، بعد هم اگر کارخانجاتی زده شود ملاک نیست گاهی اوقات بعضی از نهادها در دو سه کیلومتری شهر یک مرکزی دارند مثل مرز نظامی، اینها ملاک نیست، آخرین بیوتی که مردم در آن سکونت دارند.

«لا فرق فیما ذکرنا بین البلاد المتسعه و غیرها و لا بین اهل القرى و البوادی فیؤخذ مبدأ الثمانية لو قیل بتحقیق السفر بالخروج عن خطة البلد عن الخطه حتّى فی البلاد المتّسعه مثل اصبهان و تبریز»، می‌فرماید ملاک خروج از آخرین بیت است حتی در بلاد متسعه مثل اصفهان و تبریز، «و لا اعتبار بالمحله إذا كانت متّصلةً بمحلهٍ أُخری»، اگر متصل به محله‌ی دیگر باشد می‌فرماید اعتباراً اینها همه متصل است و عرفاً یکی است.

بعد می‌فرماید «بل ولو كانت منفصلةً بنهرٍ و شطٍّ كالحلة و البغداد»، تا اینجا مرحوم اصفهانی(ره) می‌فرماید فرقی بین متصله و منفصله نیست، «نعم إذا كانت البلدة منفصلة المحال بحيث عدّ كل محلّ بلدةً غیر محلهٍ أُخری»، هر محله‌ای غیر از محله‌ی دیگر شمرده شود، «فالحکم علی المحلة، كما أنّ بالنسبة إلى أهل البوادی لو خرج عن الحیّ و العشيرة التي سمّیت باسمٍ واحد فالمبدأ

يؤخذ منه»، پس نظر مرحوم سيد اصفهانی(ره) اين شد که در بلاد متسعه، چه منفصله المحال و چه متصله المحال مبدأ آخرين بيوت است و محله نیست، إلا آنجایی که در منفصله المحال هر محله‌ای یک عنوان مستقلى داشته باشد.

پس قول سوم مثل مرحوم سيد ابوالحسن اصفهانی(ره) که می‌گوید اگر در بلاد متسعه هر محله‌ای یک عنوان جدا دارد باید آخر محله را حساب کنیم، اگر عنوان جدا ندارد عرف عنوان جدا برایش اطلاق نمی‌کند ولو یک جای خیلی وسیعی باشد، مثلاً فرض کنید اگر یک جایی مثل پرديسان را 20 برابرش را درست کنند و محله به محله هم نکنند، عرفاً هم محله به محله هم نباشد می‌فرمایند ملاک آخر البيوت است، اين هم قول محقق اصفهانی(ره).

قول چهارم نظريه امام خمینی(ره) در تفصيل بين منفصل المحال و متصل المحال ضمن تبیین تاريخچه کلمه الخارقه؛ مثل امام خمینی(رضوان الله تعالى عليه) است که بين منفصله المحال و متصله المحال فرق است، در منفصله المحال ملاک آخر محله است و در متصله المحال ملاک منزل است یعنی شاید امام خمینی(ره) نسبت به اين مطلب متفرد باشند یعنی من ندیدم که اين تفصيل بين متصله المحال و منفصله المحال، تفصيل بين محله و منزل را در غير کلمات امام ندیدم. در عبارتی که از تحرير الوسیله‌ی امام خمینی(ره) خواندیم؛ ایشان می‌فرمایند در بلاد کبار خارقه، باز در جلسه‌ی گذشته گفتم در کلمات شهيد اول(ره)، شهيد ثانی(ره) و آنهایی که اقوالشان را برای شما بیان کردیم صاحب مدارک(ره)، صاحب کفایه(ره)، صاحب حدائق(ره)، مرحوم بهبهانی(ره) و ... نمی‌گویند خارق العاده یا غير از آن، می‌گویند کبار و متصل، اما اين در کلمات امام خمینی(ره) و سيد(ره) آمده، شاید اولین جایی که دیدم کلمه‌ی خارق در عبارت مرحوم سيد(ره) در کتاب العروة الوثقی بود.

می‌فرماید «فی البلدان الکبار الخارقه فهو آخر المحلة إذا كان منفصل المحال بحيث تكون المحلاة كالقرر متقاربه»، می‌فرمایند منفصل المحال همین است که مرحوم اصفهانی(ره) می‌فرماید هر کدام عرفاً یک بلده‌ای حساب می‌شود یک اسم جداگانه هم داریم، «بحيث تكون المحلات» محلات مثل قراء متقاربه می‌ماند یعنی اگر منفصل المحال نباشد «و فيه إشکالاً كالم متصل المحال فالأحوط الجمع فيها» تا می‌رسد به اینکه «و إن كان قول بأن المبدأ الحساب فی مثلها من منزله ليس ببعید»، اگر منفصل المحال باشد اين بلاد کبیره از آخر محله ملاک است اگر متصل المحال شد از منزل ملاک است. پس نظر شریف امام خمینی(ره) است تفصيل بين منفصل المحال و متصل المحال، اگر یک بلدی از بلاد کبیره است و منفصل المحال است مبدأ مسافت آخر محله است، اگر متصل المحال است مبدأ مسافت منزل است.

از زمان شهيد اول(ره) و شهيد ثانی(ره) نه هیچ حرفی از خارقه بوده و نه هیچ تفصیلی بين منفصله و متصله بوده، آنها حرفشان روشن است که می‌گویند اگر بلد، بلد معتدل است، یک بلدی است که محدود است، بلد معتدل مثل بلدی که سر تا پایش چهارپنچ کیلومتر بیشتر نیست. اين ملاک آخر البيوت است مبدأ مسافت. اگر متسع است، عرف می‌گوید اين بلد بزرگی است، عرض کردم مثال کوفه در برخی از عبارات اينها هم آمده، در عبارات شهيد اول(ره) و شهيد ثانی(ره) هم ذکر شده، اينها حرفی از متصل، منفصل، خارقه و غير خارقه نمی‌زنند، می‌گویند اگر بلد معتدل است کذا و اگر متسع است باید از محله قرار بدهید، اين قول آنهاست. پس امام خمینی(ره) می‌فرمایند: منفصله المحال اینجا آخر محله است، در متصله المحال منزل است. دیگر در متصله المحال هم تصریح نمی‌کنند به اینکه هر محله‌ای یک عنوان مستقلى داشته باشد یا نه؟ از بلاد کبیره است، محله‌های متصله هم دارند که می‌فرمایند ملاک منزل است.

قول پنجم: نظريه محقق بروجردی، حکيم، خویی و لنکرانی(ره): فرقی بين بلد متسع و معتدل نیست و در بلد متسع مبدأ مسافت آخر محله؛

قول دیگر اين است که متسع باید به حدی باشد که اگر از یک محله‌ای به محله‌ی دیگر سير شود عنوان سفر بر آن صدق کند، اين را تقريباً بسیاری از بزرگان پذیرفته‌اند که اگر از یک محله‌ای به محله‌ی دیگر بخواهد برود در بلد متسع عنوان سفر بر آن صدق کرد، اینجا مبدأ مسافت همان آخر محله است و از آنجا باید مبدأ مسافت را حساب کرد. از کلمات محقق بروجردی(ره)،

محقق حکیم(ره)، محقق خوئی(ره)، محقق لنکرانی(ره) والد ما همین استفاده می‌شود یعنی اینها گروهی هستند که می‌گویند «لا فرق بین البلد المعتدل و البلد المتسع» إلا اینکه در بلد متسع یک چنین عنوانی تحقق پیدا کند که از یک محله‌ای به محله دیگر صدق سفر کند. پس یک قول دیگر (قول پنجم) این بود که در بلاد متسعه فرقی بین منفصلة المحال و متصله المحال نیست إلا اینکه رفتن از محلی به محل دیگر صدق سفر کند، این هم قول پنجم در مسئله است. حالا ببینید بعضی از حواشی کتاب العروة الوثقی را؛ اینجا که مرحوم سید در مسئله 15 می‌فرماید «و آخر المحله فی البلدان الکبار الخارق للعادة».

مرحوم آقای حکیم(ره) می‌فرمایند «بل آخر الموضع الذی لا یعدّ الشخص فیہ مسافراً و إذا خرج عنه صدق علیه ذلک»، می‌فرماید اگر در بلاد کبیره از یک محله‌ای بخواهد برود صدق مسافر بر او می‌کند؛ این آخر محله است.

امام خمینی(ره) در حاشیه‌ای که بر کتاب العروة الوثقی دارند اما می‌فرمایند «لا یبعد القول بأن مبدأ الحساب فی مثلها من منزله»، در حاشیه کتاب العروة الوثقی فرقی بین منفصله و متصله نگذاشتند و البته باز نشد که ما اصل عبارت وسیلة النجاة را ببینیم؛ امام(قدس سره) یک بار بر همه‌ی وسیله حاشیه زدند و بعد مجدداً یک حاشیه‌ای بر کتاب العروة الوثقی زدند. در این حاشیه‌ی کتاب العروة الوثقی‌شان فرقی بین متصله و منفصله نگذاشتند، می‌فرمایند «لا یبعد القول بأن مبدأ الحساب فی مثلها من منزله». بعد می‌فرمایند لا یبعد که منزل باشد «لکن لا یتراک الاحتیاط بالجمع إذا كانت المسافة مع اللحاظ من منزله»، می‌فرماید حالا اگر از منزل حساب کرد حدّ مسافت شد اینقدر رفته در این بلد، این جمع کند بین القصر و الاتمام.

مرحوم آقای بروجردی(ره) اینجا که به کلام سید(ره) در العروة الوثقی می‌رسند که در بلاد کبیره مبدأ محل است می‌فرمایند «محل اشکال بل منع»، منع می‌کنند «إلا إذا فرض فی الکبر بحیث یعدّ الخارج من محلة منه إلى أخرى مسافراً فی العرف» مگر اینکه اینقدر بزرگ باشد که عرف بگوید از این نقطه به آن نقطه که بروی عنوان مسافر را داری، بعد می‌فرماید «و هو بعید»، یعنی می‌فرماید این فرضی است که اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند.

مرحوم آقای خوئی(ره) در حاشیه می‌فرمایند: «إذا كانت البلدة الكبيرة متصلة المحلات فالظاهر اعتبار مبدأ من سور البلد أو من آخر البيوت فی ما لا سور له»، ایشان در اینجا یک غیر متصله المحال می‌آورد که مفهومش این است که اگر منفصلة المحال باشد مراد عنوان آن محله است یعنی شبیه نظر مرحوم اصفهانی(ره) می‌شود.

مرحوم والد ما(رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمایند «لا خصوصية للبلدان الکبار إذا لم یعد الخروج من محلة إلى أخرى سفرأ عند العرف و مع العدّ كذلك یرجى عن البلد الواحد بل تكون بلاداً متعددة»، می‌فرماید اگر صدق سفر کند بلاد واحد نیست بلکه بلاد متعدده می‌شود، این هم حاشیه‌ای که ایشان بر کتاب العروة الوثقی دارند. پس به اقوال و فتاوا تا حدی رسیدیم.

مطلب سوم: مستندات محقق خویی(ره) درباره مبدأ مسافت؛ تبادل عرفی، عدم صدق مسافر به حاضر در شهر، ترک التفصیل در روایات؛

گفتیم اینجا اصلاً روایتی در ما نحن فیہ نداریم، کسانی که مثل مرحوم آقای خوئی(ره) برای مبدأ مسافت، علاوه‌ی بر تبادل عرفی، یادتان هست که ایشان فرمود ما چرا می‌گوئیم مبدأ مسافت از اولین خطه‌ی بلد و آخر البيوت است؛ چون صدق مسافر از آنجاست تا مادامی که انسان در شهر خودش رفت و آمد می‌کند به این صدق مسافر نمی‌کند، چه زمانی سفر عرفی شروع می‌شود؛ وقتی رسید به آخر البيوت و اولین خطه‌ی بلد. منتها غیر از این دلیلی که ایشان اقامه کرد فرمود ما به نصوص خاصه استدلال می‌کنیم، گفتیم روایاتی که دارد پیامبر «سافر إلى ذی خشب و هو ثمانية فراسخ من المدينة»، کلمه‌ی من المدينة دارد یا ما اضافه کردیم روایاتی که کلمه‌ی کوفه دارد، روایتی که کلمه‌ی من البغداد دارد. مرحوم آقای خوئی(ره) می‌فرماید اینها مستند برای مبدأ مسافت است و چون این را مستند قرار می‌دهند می‌فرمایند اطلاق این روایات چون تفصیل بین بلد کبیر و غیر کبیر

داده نشده، لذا مستند ایشان روایی است، اطلاق مقامی است بگوئید امام سکوت کرده و ترک التفصیل کرده. در این فروعی که مطرح می‌کنیم عمده این است که روش اجتهاد را آقایان پیدا کنند و الا خودتان می‌توانید فتاوا را با مراجعه به دست بی‌آورید.

مناقشه بر استدلال‌ات وارده در مقام ضمن دو جهت از منظر مختار؛

این سبک استدلال را ما قبلاً در جلسه‌ی گذشته رد کردیم؛ گفتیم که در جواب چند جهت وجود دارد:

جهت اول: در رد نظر محقق خویی(ره): روایات در مقام بیان مبدأ مسافت نیست لذا عرف مرجع است؛

چه روایاتی که کلمه «من البغداد، من الکوفه و من المدینه» دارد چه روایاتی که کلمه‌ی «من منزله و من قریته» دارد، ما استظهار کردیم گفتیم استظهار ما این است که این روایات در مقام بیان مبدأ مسافت نیست و لذا گفتیم اصلاً نمی‌شود این روایات را در مجال استدلال وارد کرد، این روایت فقط می‌گوید مقدار مسافت ثمانیه فراسخ است، اما اینکه از کجا شروع کند مبدأ کجاست؟ در مقام بیان این جهت این روایات نیست و این را اضافه کردیم و گفتیم از جاهایی که العرف هو المرجع چنین جایی است، یعنی به ما فرمودند ثمانیه فراسخ، حالا می‌رویم سراغ عرف، به عرف می‌گوئیم فرسخ از کجا شروع می‌شود؟ این را عرف باید برای ما مشخص کند، البته نمی‌خواهیم دست شرع را ببندیم، اگر شرع گفته بود من می‌گویم از حدّ ترخص ملاک را قرار بدهید می‌گفتیم سمعاً و طاعتاً، اما حالا که شرع خودش بیان جدید و جدایی ندارد، مرجع عرف است و عرف هم می‌گوید مبدأ مسافت از آخر البیوت است. پس نباید این استدلال را اینجا بکنیم، این یک جهت استدلالی.

جهت دوم: روایات باید حمل بر بلاد متعارفه شود و مبدأ مسافت در این بلاد، آخر البیوت است؛

استدلال این است که به مرحوم شهیدین و صاحب مدارک می‌گوئیم شما چرا بین بلاد معتدله و کبیره فرق می‌گذارید؟ البته من ندیدم در خود متن این استدلال‌ها باشد، لعلّ وجه استدلالشان این باشد که این روایات مربوط به بلاد متعارفه است، باید حمل بر متعارف بکنیم یعنی وقتی فرموده است از روایات استفاده کنیم مبدأ مسافت ثمانیه فراسخ است و از روایات استفاده می‌کنیم مبدأ آخر البیوت است، این حمل بر بلاد متعارفه باید بشود، در بلاد متعارفه آخر البیوت است.

تبیین یک اشکال و سه جواب از منظر مختار؛

اگر قائلی بگوید این مبدأ مسافت را از روایات استفاده می‌کنیم، یک. روایات را هم باید حمل بر بلاد متعارفه کنیم، دو. اما در غیر بلاد متعارفه می‌آییم سراغ محله؛ این جوابش سه چیز است:

جواب اول: روایات در مقام بیان مبدأ مسافت نیست لذا عرف مرجع است؛

همین که الآن از آقای خوئی(ره) جواب دادیم که اصلاً روایات در مقام بیان مبدأ مسافت نیست.

جواب دوم: ضمن یک نکته درباره عرف: در روایات اصلاً لفظ بلد وجود ندارد تا حمل بر متعارف شود؛

اصلاً در روایات ما لفظ بلد نداریم، اگر در روایات لفظ بلد آمده بود می‌گفتیم این لفظ بلد را حمل بر بلد متعارف باید بکنیم، ولی در روایت اصلاً ما لفظ بلد نداریم.

این نکته را هم من درباره عرف اضافه کنم: این چون در زمان ما مطرح شده، می‌گویند در یک بلادی مثلاً طول روز آن 22 ساعت است و در نتیجه اینها باید 22 ساعت امساک کنند که خیلی سخت است و می‌گویند پس اینها به مثل بلاد متعارفه وارد شوند! یک نکته‌ای نباید غفلت شود و آن اینکه در مواردی که شارع تحدید کرده ما نباید سراغ عرف برویم، شاید تحدید کرده و فرموده «و أتموا الصیام إلى اللیل»، الآن بگوئیم 15 یا 16 ساعت ... دو نفر از آقایان را شنیدم که گفتند 16 ساعت که شد

افطار کنند، الآن در بلاد اروپا بعضی که تبعیت کردند هنوز خورشید وسط آسمان است، چهارپنج ساعت به مغرب مانده ولی افطار می‌کنند که خیلی هم موجب إن قلت و اشکال بر شیعه شده و موجب استهزای شیعه شده.

ما کاری به این جهاتش نداریم و بحث فقهی و طلبگی اش را عرض می‌کنیم که جایی که شارع تحدید دارد، اینجا عرف مرجع نیست ما در بحث عرفمان در اصول که مفصل بحث کردم و تقاضا دارم آقایان حتماً به این بحث مراجعه کنید، خود آقایان هم در کتب فقهی‌شان فرمودند عرف در جایی که شارع تحدید دارد، مرجعیت ندارد. شارع گفته کُر و مقدارش را معین کرده، اینجا نمی‌توانیم بگوئیم اگر تسامح عرفی یک کاسه هم از این آب کُر کمتر شد عرف مسامحه می‌کند می‌گوید این هم کُر است، شارع مقدار معین کرده. شارع در باب بلوغ، حد معین کرده، از نظر سنّی حدّ را معین کرده اگر علائم دیگر نبود ما آن سن را باید ملاک قرار بدهیم نگوئیم یک روز مانده یا ده روز مانده به آن، عرف می‌گوید این بالغ است، در مواردی که شارع حد معین کرده، مجالی برای رجوع به عرف نیست. می‌گوییم در این روایات لفظ بلد وجود ندارد که بلد را حمل بر متعارف کنیم، این جواب دوم بود که در پُرانتز عرض کردم.

جواب سوم: در اکثر موارد، حمل بر متعارف، روش فقهی فقها نیست؛

جواب سوم این است که شما روش فقهی فقها را ببینید، اینطور نیست که فقها همه جا بیایند یک چیزی را حمل بر متعارف کنند، ما در این رساله‌ای که در مورد استفاده‌ی تلسکوپ در رؤیت هلال است، من آن موقع جواهر را یک احصای اجمالی کردم و 20 مورد از جواهر آوردم که فقها با اینکه آن مورد یک مورد متعارف هم دارد گفته‌اند «لا فرق بین المتعارف و غیر المتعارف»، یعنی اینطور نیست که ما بگوئیم یک ضابطه‌ای در فقه داریم، هر جا رسیدیم حمل بر متعارف کنیم، نه! بگوئیم اگر در زمان ائمه فرمودند «صم للرؤية و افطر للرؤية» آن زمان رؤیت متعارف دیدن با چشم معمولی بوده و حالا هم متعارف همین است و ما بگوئیم چشم مسلح فایده‌ای ندارد، این قسمت را مراجعه بفرمائید پس این هم این استدلال که ما بگوئیم حمل بر متعارف کنیم و از این راه وارد شویم این اشکالات را دارد دنباله‌ی استدلال و نتیجه را فردا عرض می‌کنم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين